

## چاپ ششم «به بلندای آن ردا»

## در بازار کتاب

نخستین موضوعی که درباره این رمان باید به آن توجه شود وجوه دراماتیک تاثیرگذار در روایت داستانی اثر است. «به بلندای آن ردا» از یک اتفاق داستانی شروع می‌شود که تا پیش از این کمتر در منابع داستانی و تاریخی درباره آن سخنی به میان آورده شده و در کنار آن نویسنده زاویه دیدی را برای بیان آن برگزیده است که تا قبل از آن سابقه و جرات حرکت به سمت آن وجود نداشته یا کمتر دیده شده است.

بر همین اساس این اثر داستانی از نخستین سطرهای خود با روایت صحبت و مؤانست مأمون، خلیفه عباسی و معشوقه‌اش آغاز می‌شود. معشوقه که در بستر بیماری است و مأمون را وادار می‌کند که تا درباره اشتباهاتش از زمان آغاز ولایت عهدی تا شهادت امام رضا (ع)، به او توضیح دهد و توجیهات مأمون در کنار سؤال و جواب‌های معشوقه است که در ادامه برای مخاطب این اثر محکمه‌ای را می‌گشاید که در آن مأمون در مقابل وجدان بیدار جامعه مخاطب داستان به محاکمه کشیده می‌شود.



از سوی دیگر برخلاف تصور مخاطب، این کتاب برای نخستین بار از زاویه شقی‌ترین مرد زیسته در دوران زندگی امام رضا (ع) به شرح زندگی و کرامات وی می‌پردازد و همین مساله روایت داستانی این کتاب را بسیار خواندنی‌تر از آثار مشابهی کرده است که درصدد شرح زندگی امام رضا (ع) برآمده‌اند.

از همین زاویه، متن این کتاب انباشته از فلاش‌بک‌هایی است که در دل روایت‌های داستانی این کتاب به زیبایی مخاطب را با سیر تاریخی زندگی امام رضا (ع) و فراز و فرودهایش آشنا می‌کند.

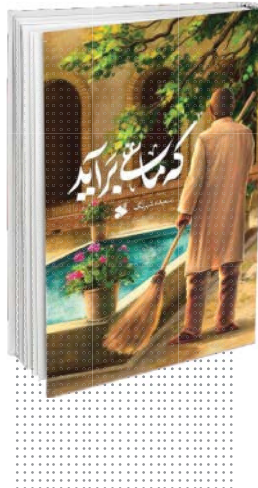
نویسنده در این با تغییر زاویه دید خود توانسته با هنرمندی تمام و با استفاده از مستندات تاریخی متعدد، داستانی رئال و البته جزئی‌نگر و بسیار کامل از شرح زندگانی امام هشتم را بازگو کند.

به بلندای آن ردا اما جدای از این، از زبانی فاخر نیز بهره می‌برد؛ زبانی که گرچه در متون تاریخ و روایی از این دست می‌توان نشانی از آن گرفت اما در تجربه شجاعی با تغییراتی چند قوام بیشتری به دست آورده است.

شجاعی در این داستان و با بهره‌گیری از شیوه روایت داستانی تاریخ و در ضمن بهره‌گیری از فضا سازی‌های مختص آن، به زبانی عاشقانه و پراحساس دست یافته که مخاطبانش تا پیش از این در چنین متن‌هایی کمتر تجربه کرده‌اند.

## نگاهی به کتاب «که ماهی بر آید» به قلم سعیده شبرنگ از انتشارات بین‌الملل

## هرچه اشراق بیشتر، اشتیاق بیشتر



سهروردی؛ هرچه اشراق بیشتر، اشتیاق بیشتر. از ناگفته‌های زندگی ملاهادی که بگذریم، می‌رسیم به قصه دیدار ناصرالدین شاه با او؛ فصلی مبسوط که روایتش نشان از مقام شامخ معنوی حکیم داشت. مردی که شاه به او گفت: «بیراه نیست که به شما میگن فیلسوف عصر و حکیم دهر». (صفحه ۱۴۷)

سال‌های پایانی زندگی حکیم در سبزوار گذشت. حاج بابای نوه‌ها و استاد و شیخ طلاب مدرسه فصیحیه. حاج بابای قصه‌ما «عارفی خلوت‌گزین» بود که او را پس از صدرالمتالهین دومین فیلسوف بزرگ عالم اسلام می‌نامیدند. در میان جمع بود اما تنها گذران زندگی می‌کرد. آدم‌های زندگی او به قصه‌اش، به حجره‌اش ورود می‌کردند، چند صبحی با او هم نفس می‌شدند و بعد می‌رفتند. نه دلیسته دنیا بود و نه آدم‌ها. عامل به فرموده امیرالمومنین حضرت علی (ع) بود که در میان خلق بود اما با مردم نبود. (متن پشت جلد) «که ماهی بر آید» به قلم سعیده شبرنگ نگاشته شد تا راه طی شده این مرد را در صفحاتی چند در قلب این زمانه به یادگار بگذارد تا وارستگی و تنهایی او را سنگ نشان خیل کثیری از نگاه‌های سرگردان کند.

## نکات قابل ذکر کتاب

۱- استفاده از واژگان ادبی در جملات به جای استفاده از کلمات محاوره‌ای و نزدیک شدن به ادبیات دوره قاجار.

۲- استفاده از احادیث، آیات، ادعیه، زیارات و کلمات قصار مانند «عرفت... بِفَسَخِ الْعَرَائِمِ» (صفحه ۴۸) بخش‌هایی از زیارت جامعه کبیره (صفحه ۸۲) و دعای جوشن کبیر (صفحه ۸۷)

۳- آشنایی بانام‌آوران عالم فلسفه و اخلاق که همین امر سبب می‌شود خواننده به دنبال شناخت بیشتر این بزرگان برود. مانند ملاصدرا، ملاسماعیل دربکوشکی، ملاعلی نوری... و ذکر اعلامی همچون مسجد جامع عتیق، مقام امام زمان (عج) و کتاب اصول کافی.

۴- تأکید بر سلوک توحیدی و اشاره مداوم بر نگاه خداجویانه و وحدت‌نگر حکیم سبزواری که در جای جای اثر مشهود است: «که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لا اله الا هو» (صفحه ۷۰)

۵- توجه به جزئیات زندگی آن زمان در سفر و حضر، جغرافیای شهرهای زیارتی و... مانند روش تشخیص قبله (صفحه ۷۸) و نحوه آبیاری باغات (صفحه ۱۸۲) توصیف دقیق مسجدالحرام و جغرافیای مکه در آن دوره که حاکی از مطالعه و پژوهش نویسنده در تاریخ و مردم‌شناسی دوران قاجار است.

۶- توصیف خفقان حاکم بر مدینه به واسطه غلبه سعودی‌ها بر دولت عثمانی (فصل ۱۷)

۷- آغاز هر فصل با یک بیت یا مصراع از اشعار حاج ملاهادی در پایان این نوشتار شمارا به عبارت پایانی فصل ۲۸ مهمان می‌کنم؛ آنجا که شیخ نه خطاب به میرزاتقی بلکه خطاب به همه سالکان طریق الهی یادآور می‌شود: اللهم آنی أعوذ بک من قلبٍ لا یخضع (صفحه ۱۴۱)

## فاطمه گنجه

مروزیویس

مردی راست قامت، گلدان شمعدانی، حوضی کوچک که نماد حیات و زندگی است و آبی پاک و آرام که نشان از نیت زلال دارد و درختی که گواه سرسبزی است؛ اینها نگاره‌های روی جلد کتابی است که می‌گوید نویسنده‌اش می‌خواهد سفر آفاقی و انفسی مردی بزرگ را همراه با تلاطم‌های زندگی‌اش به تصویر بکشد.

سفری که از چشم به راهی معصومانه هادی آغاز شد و تندباد نامردی قوم الظالمین و ویرانی قبرستان بقیع، پدرش میرزا مهدی را از او گرفت. هادی مسیر تعلیم را از مکتب‌خانه سبزواری آغازید و به مشهدالرضا رسید و سپس راهی مدرسه علمیه اصفهان شد. او حتی در بحبوحه روزهای زندگی و تحصیل، از یاد اموات غافل نبود. خیرات خرمادر لیلۀ الرغائب را فراموش نکرد و به برکت همین خیرات راه‌هایی پیش رویش باز شد. قصد حج کرد اما به توصیه ملاسماعیل و روشنی ناصیه‌اش امثال امر کرد به تحصیل و تعلیم. ملاسماعیل از نظر ملاهادی واحدالعین نبود بلکه ذوالعین بود: «خدا یک چشم از او گرفته بود و چشم‌های دیگر در باطنش گشوده بود» (صفحه ۵۵). آن قدر شیفته این استاد بود که حتی قدم هایش را با او هماهنگ می‌کرد با اختلاف یک قدم عقب‌تر. آرام آرام راهی کوچه‌پس‌کوچه‌های اصفهان شد به دنبال نشانی از حجره خاتم‌کاری و این شد آغاز رفاقتی هشت ساله و قاب‌آیت‌الکرسی و نگین یا هادی المصلین، تا طغرائش باشد. «خوش داشت همان طور که هر کاغذ و نوشته‌ای را با نام حق آغاز می‌کند، امضای پای نامه‌ها و نگاشته‌هایش هم نام حق داشته باشد.» (صفحه ۵۲)

دیگر زمان هجرت از اصفهان شده بود «چه زمستان‌ها که کنار این پنجره، بارش برف را به تماشا نشسته بود و چه تابستان‌ها که برای گنجشک‌هایی که روی درخت گردوی حیاط لانه داشتند خرده نان ریخته بود.» (صفحه ۶۱)

چند سالی به جبر روزگار مجبور به اقامت ناشناس در مدرسه علمیه کرمان شد. برای تربیت نفسش، شبانه به دور از چشم طلبه‌ها به نظافت و رتق و فتق امور می‌پرداخت و سپس در خلوت زیرزمین سراغ اعمال عبادی و نوافل خود می‌رفت. (صفحه ۱۰۴)

و پس از سیری انفسی، به شهر خود سبزواری بازگشت، این بار در مسند یک استاد تمام عیار.

مخاطب که فصل به فصل و خط به خط همسفر این مرد «کتوم و آرام و اهل خلوت» (متن پشت جلد) شده حالا دیگر او را استادی میانسال و شال به کمر بسته می‌بیند که در سبزواری درس می‌گوید: «و به آن نور طلبی، راه بر آنها روشن می‌شود.» (پاورقی صفحه ۱۳۲) وقتی از تجلیات روشنی بطلیبیم راه سلوک بر ما آشکار می‌گردد. گویی دورتادور انسان نورانی است. مانند چهره نورانی و برافروخته امام حسین (ع) نه به واسطه غلبه تشنگی و گرما بلکه به فرموده

